

www.ketab.ir

دیدار اتفاقی بادوست خیالی

وهشت جستار دیگر از آدام گاپنیک | ترجمه‌ی کیوان سررشته



سرشناسه: گابنیک، آدام، ۱۹۵۶ - م. Gephik Adam

عنوان و نام پدیدآور: دیدار اتفاقی با دوست خیالی و هشت دستار دیگر از آدام گابنیک؛
ترجمه کیوان سررشته.

مشخصات نشر: تهران: نشر اطراف، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴۴۱-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه چهار مقاله برگزیده از سه اثر

نویسنده تحت عنوان Through the Children's Gate،

Paris to the Moon و The Table Comes First و مقالاتی از

همین نویسنده در مجله New Yorker است.

رده بندی کنگره: DCV۱۸

رده بندی دیویی: ۳۶۰۰۴۱۳/۹۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۶۷۴۱۲

دیدار اتفاقی با دوست خیالی

آدام گاپنیک | ترجمه ی کیوان سریش

مقابله و ویرایش: الهام شوشتری زاده

بازبینی نهایی متن: زهره ترابی

صفحه آرایی: کارگاه نشر اطراف

طراح جلد: حمید قدسی

چاپ: کاج - صحافی: نمونه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴۴۱-۹

چاپ دوازدهم: ۱۴۰۲، ۱۰۰۰ نسخه



اطراف

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هر گونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه ی کتبی ناشر ممنوع است. نقل برش هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان میرداماد، خیابان مصلح جنوبی، کوچه ی تابان، پلاک ۱۱، واحد ۱

تلفن: ۲۲۹۰۲۹۷۵

Atraf.ir

تنهایی را نیز چون نان و آفتاب
می‌شود به اشتراک گذاشت.
فردریک گرو

www.ketab.ir



یادداشت مترجم ۱۳

دیدار اتفاقی با دوست خیالی ۱۹

نظریه‌ای در باب سرشلوغی و زندگی شهری

دست آخر ۳۳

یک شکاک به فوتبال یاد می‌گیرد دست از هراس بردارد و به این بازی عشق بورزد

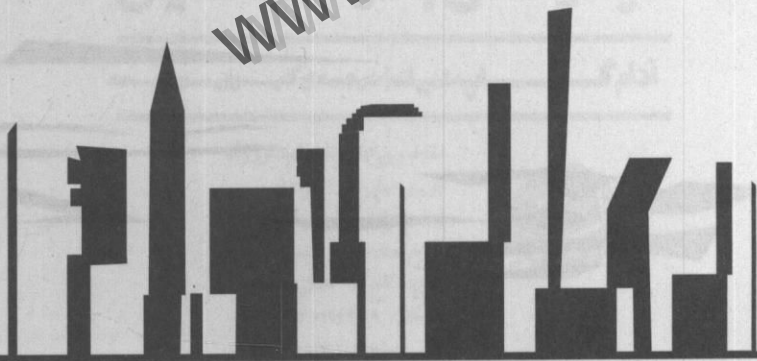
اطلاعات ۴۹

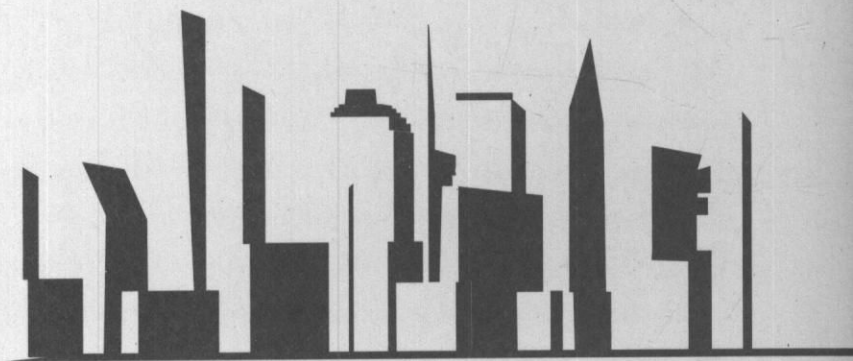
اینترنت چگونه در ما نفوذ می‌کند؟

چرا راه می‌رویم؟ ۶۷

به اشتراک گذاشتن تنهایی

www.ketab.ir





www.ketab.ir

۸۱ صندلی راننده

تمدن با سرعت ۲۵ کیلومتر در ساعت

۱۰۳ ذائقه از کجا می‌آید؟

ارزش‌هایی که می‌خوریم

۱۴۵ اعتصاب فرانسوی

انقلاب برای حفظ وضع موجود

۱۵۵ چهره‌ها، جاها، فضاها

رساناس تاریخ جغرافیایی

۱۷۵ مرد به دکتر مراجعه می‌کند

نگاه به زندگی از روی کانپهی کدایی

پیش‌گفتار

جستار را ادبیات بی‌قرار خوانده‌اند. تعریف جستار روایی هنگام خواندن متن شکل می‌گیرد، فرومی‌ریزد و دوباره ساخته می‌شود. قواعد ثابتی در میان نیست و به قول آنی دیلارد، جستار نویسنده هر بار باید فرم خودش را بسازد. تعریف جستار آسان نیست اما نویسندگانی که با این ژانر دست‌وپنجه نرم کرده‌اند بدون ادعای ارائه‌ی تعریف نظری برای این قالب نوشتاری، تعبیرهای تأمل‌برانگیزی درباره‌ی جستار دارند که دیدن آن‌ها در کنار هم، تصویر ذهنی ما از این ژانر را روشن‌تر می‌کند.

جستارنویسان، این ژانر را فرمی گریزپای می‌دانند؛

– فرمی سیال برای گفتن از رخدادهایی که بر من نویسنده گذشته و ردپایشان نه در زندگی او که بر هویتش به جا مانده؛ رخدادهایی که راوی می‌کوشد به مددشان تکه‌ای شخصی و خاص را در جورچین مفاهیم کیهانی، جهانی و عام جا دهد.

- متنی ماجراجو در جست و جوی راهی برای جفت و جور کردن چیزهای به ظاهر ناجور؛ برای یافتن خویشاوندی های پنهان بین مقولات غریبه.
- قالبی لگام گریز که نشان می دهد چگونه امور شخصی و عمومی در تار و پود هم گره می خورند و چگونه دانش آکادمیک و دریافت شهودی در هم می جوشند و قوام می یابند.

- نوشته ای خودارجاع که در آن راوی یک یا چند نقاب از چهره ی هویتش پس می زند و با تمرکز بر رخداد های کوچک و بزرگی که تحولی هر چند کوچک اما واقعی در او ایجاد کرده اند به کنکاش خود می پردازد.

- فرمی به شکلی توان فرسا مبهم که مثل ماهی در کف دستی مشت نشده، لیز، لغزان و با سرانجامی نامعلوم پیچ و تاب می خورد و بر بستر کلمات جاری می شود.
- عرصه ی رویارویی با دنیا و زندگی. صحنه ی بدهستان من آدمی با دیگری، با جهان، تاریخ، زمان و حتی با باغچه ی همسایه.

- الگویی برای دستیابی به شفاف حاصل از واژگونی فرضیات اولیه در مسیر جست و جو؛ شفاف حاصل از آرام گرفتن در فضای متلاطم، مردد و متغیر متنی پویا؛ متنی که ارتباط ها را توصیف نمی کند. آن ها را کشف می کند. آشفته می کند. برهم می زند و دستکاری می کند.

- ناداستانی منعطف با ساختاری مارپیچی. دعوت به تمرینی برای اندیشیدن همزمان به مقولات متعدد و تبدیل مجردات به ملموسات شخصی.

- ژانری که تعریف کردنی نیست مثل زندگی، مثل عشق. چرا که جستار زندگی ای ست چگال شده با همه ی کلیات و جزئیاتش. دایره ای ست باز، متنی که همواره چیزی تمام نشده در فرم و مضمون را با خود حمل می کند.

- روایتی که قابلیت کشف در زها و ترک ها و نشتی های خودش، و شهادت بررسی خطاها و شکست هایش را دارد.

- الگویی برای تأمل در مسائل گوناگون. تأمل و توجهی کم ادعا، فروتنانه و

مردد همراه با تعهد راوی به مشاهده، ثبت و تشریح جزئیات، امور غیرمنتظره و پیش‌بینی نشده.

چنین تعبیرهایی درباره‌ی جستار به خوبی نشان می‌دهند که چرا این روزها اقبال به نوشتن و خواندن این قالب نوشتاری از هروقت دیگری بیشتر شده است. خواننده‌ی جستار هم‌پای نویسنده در شور و شوق آفرینش شرکت می‌کند و راهی شخصی به دنیای مفاهیمی می‌گشاید که باید آرام‌آرام آن‌ها را چشید.

نشر اطراف انتشار مجموعه‌ی «جستار روایی» را از سال ۹۶ با کتاب فقط روزهایی که می‌نویسم اثر آرتور کریستال آغاز کرد. این مجموعه‌ی هشت جلدی که مضمون‌های متنوع و نویسندگانی با سبک‌های متفاوت را به خوانندگان معرفی می‌کند با کتاب اگر حافظه‌ی پاری کند اثر جوزف بروفسکی به پایان رسید. مجموعه‌ی اول جستار روایی اطراف را می‌توان آستانه‌ای برای آشنایی مقدماتی با دنیای گسترده‌ی جستار در نظر گرفت. از این پس، آثار نویسندگان بزرگ این عرصه‌ی ادبی در قالب کتاب‌هایی مستقل و با تعداد صفحات بیشتر، در قطع و صورت بندی جدید به علاقه‌مندان این ژانر تقدیم می‌شود.

دیدار اتفاقی با دوست خیالی مجموعه‌ای از جستارهای آدام گاپنیک است که تاکنون جوایز متعددی برای نگاه تیزبین و پردازش هوشمندانه‌ی مضمون در جستارها و نقدهایش دریافت کرده است. بعضی جستارهای او را چنین ستوده‌اند که «هر جستار نویسی آرزوی نوشتن متنی شبیه آن را دارد». در کتاب پیش‌رو مجموعه‌ای از جستارهای گاپنیک گردآوری شده که به برخی از مسائل مهم زندگی مدرن شهری می‌پردازند. نگاه نو و معمولاً غافلگیرکننده‌ی او به مسائلی که بسیاری از ما روزانه با آن‌ها سروکار داریم، مطالعات فراوانش در حوزه‌ی تاریخ هنر و لحن قصه‌گویی، خواندن را به تجربه‌ای ارزشمند و دوست‌داشتنی برای خواننده تبدیل می‌کند.

ترجمه‌ی جستار روایی تجربه‌ی همراهی با نویسنده در فراز و فرود جست و جویی شخصی‌ست و علاوه بر مهارت فهم و انتقال معنای اصلی، نزدیکی خلق و خوی گفتمانی نویسنده و مترجم را می‌طلبد. کیوان سر رشته دانش آموخته‌ی رشته‌ی تئاتر در دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران است و در کارنامه‌ی کاری‌اش نمایشنامه‌نویسی، کارگردانی تئاتر و ترجمه به چشم می‌خورد. روحیه‌ی همفکری در فرایند ترجمه، قلم نرم و دغدغه‌ی جدی او برای حفظ سبک، لحن و صدای نویسنده متنی روان و پیراسته از ترجمه‌اش ساخته است.

امیدواریم حاصل این تلاش رضایت مخاطبان را جلب کند و جستارخوان‌ها مجموعه‌ی جدید اطراف را بپسندند.

دبیر ترجمه‌ی اطراف

رویا پورآذر

یادداشت مترجم

در توضیحات اول مصاحبه یا یادداشت روزنامه‌ها باقی نوشته‌هایش را نادیده می‌گیرند و عنوانش را می‌نویسند «آدام گاپنیک، جستارنویس» ولی واقعیت این است که گاپنیک در انواع و اقسام گونه‌ها و قالب‌ها نوشته است، از داستان کوتاه و طنز و نقد گرفته تا چهره‌نگاری شخصیت‌های تاریخی و گزارش‌های خبری، رمان کودک و حتی نمایشنامه‌ی موزیکال.

معرفی یک نویسنده با عنوان «جستارنویس» راه خوبی ست برای فرار از مشخص کردن ژانر یا حوزه‌ی مضمونی آثارش. جستارنویس می‌تواند غامض بنویسد یا ساده، به موضوعات تخصصی بپردازد یا به امور روزمره و دم‌دستی. جستار هر شکلی به خود می‌گیرد و در دست هر نویسنده به قالبی متفاوت درمی‌آید. گاپنیک از نویسنده‌هایی ست که از این ظرفیت قالب جستار و تعریف سیالش بهره‌ی کامل می‌برد و در جستارهایش هم مرز قالب‌ها و هم مرز مضامین را

مبهم می‌کند؛ بعضی جستارهایش به نقد و مرور کتاب تنه می‌زنند و بعضی دیگر به خاطره‌نگاری‌های شخصی نزدیک می‌شوند، هم پای روان‌شناسی به میان کشیده می‌شود هم پای مطالعات فرهنگی. یک جستارش رساله‌ای درباره‌ی جغرافیای سیاسی ست و جستار دیگرش از اینترنت و عصر اطلاعات حرف می‌زند. هر موضوعی کنج‌کاری‌اش را برمی‌انگیزد و هیچ جا به جست‌وجوی بی‌وقفه و همیشگی‌اش بی‌ربط نیست. با این اوصاف و درنگ‌های کلی‌تر، آیا اصولاً می‌شود درباره‌ی مسئله‌ی جستارنویس یا موضوع جست‌وجوی او حرف زد؟ جواب را شاید خود گاپنیک در مقدمه‌ای که بر کتاب بهترین جستارهای آمریکایی ۲۰۰۸ نوشته، داده باشد؛ آن‌جا که تفاوت پرسش اسامی جستارنویس و موعظه‌گر را شرح می‌دهد: «موعظه‌گر می‌پرسد چطور باید زندگی کنیم اما سؤال جستارنویس همانی است که مونتینی می‌پرسید "زنده بودن چه حسی دارد؟"» (جستارنویس با طرح این پرسش ادعا می‌کند حس زنده بودن چیزی ست که می‌شود آن را به اشتراک گذاشت یا حداقل می‌شود درباره‌اش حرف زد).

زندگی در شهرهای مدرن و دوران معاصر تجربه‌های مشترکی برای ما به همراه دارد. حرف‌هایمان خیلی وقت‌ها شبیه هم می‌شوند، وقت‌مان کم است، سرمان شلوغ است، از ترافیک می‌نالیم، به دیگری تشر می‌زنیم که «دو دقیقه سرت را از گوشی بکش بیرون»، دور هم جمع می‌شویم فوتبال ببینیم و بعد سرمیز غذا درباره‌ی خوراکی‌های ناسالم و زندگی سالم در این زمانه نظریه‌پردازی می‌کنیم. تجربه‌هایی که اسم‌شان را می‌گذاریم زندگی یا شاید زندگی مدرن، و بخشی جدانشدنی از زنده بودن در این دوران‌اند. گاپنیک از همین‌ها حرف می‌زند؛ از تجربه‌هایی که توصیف‌شان می‌تواند تصویری از زندگی‌های مشابه ما بدهد. اما تصویر به درد کسی می‌خورد که خودش این‌ها را ندیده باشد. تصویر برای آیندگان مفید است یا موجودات فضایی. اما هدف نوشته‌های گاپنیک توصیف جهان و ارائه‌ی گزارشی درباره‌ی آن نیست. با توصیف نمی‌شود به آن درک حسی

مطلوب رسید. در جای دیگری از همان مقدمه بر بهترین جستارهای آمریکایی ۲۰۰۸ نوشته «جستار» در تعریفی نصفه و نیمه، متن کم و بیش کوتاهی ست که در آن موضوع ظاهری نوشته با نیت واقعی اش تفاوت دارد و جستارنویس خیال می کند تفاوت این دورا می داند... جستار با موضوعی معمولی شروع می شود - ماهی گلی می میرد - و در پایان، به موضوعی غیرمنتظره می رسد: مرگ چیست؟ از نظر گاپنیک تفاوت بین ظاهر چیزها و معنایی که در باطن شان هست، همان معنایی که می شود از دلش حس زنده بودن را کشف کرد، هستی اصلی جستار است. به این ترتیب کار او بیشتر کنار زدن لایه های آشکار و نقب زدن به دل مفاهیم است.

زنده بودن و زندگی از آن مفاهیمی اند که حرف زدن درباره شان سهل به نظر می رسد. این ها جهانی ترین تجربه های ممکن اند. همه ی خوانندگان این جستارها زنده اند و دارند زندگی می کنند. برای همه شان هم این زنده بودن حسی دارد که بی واسطه - و بی نیاز به هیچ جستاری - درک می شود. من همان قدر زنده ام که گاپنیک. همان حواس پنج گانه را هم دارم و همان نوع عواطفی را تجربه می کنم که او. پس چرا جذب این جستارها می شوم؟ چرا بعد از خواندن شان احساس می کنم چیزی برایم روشن تر شده است؟ شاید چون من به محض این که می خواهم به حس هایم نگاه بیندازم، تا می خواهم آن ها را در ذهنم مرتب کنم و از چرایی و چگونگی شان سردر بیاورم، گیر می افتم. شاید چون یکی از سخت ترین کارها برایم این است که تکلیف خودم را در سرم - و نه در دل - با احساسم درباره ی اتفاقات روزمره و موضوعات نزدیک زندگی ام مشخص کنم. همین چیزهایی که هر روز مشغول شان هستم و همه جا حاضرند جوری برایم مبهم و ناواضح می شوند که انگار جلوی شان را شیشه ای مه گرفته پوشانده باشد. فکر کردن به مفاهیم انتزاعی و برنامه ریزی های بزرگ برایم راحت تر است تا مشخص کردن موضعم درباره ی جزئیات زندگی روزمره. رابطه ام با شبکه های اجتماعی پراز عشق و نفرت

است، نمی‌دانم دوست دارم سرم شلوغ باشد و یک نفس کار کنم یا گاهی از کار دست بکشم، یک روز کامل را بگذارم برای آشپزی و از زندگی لذت ببرم. نمی‌دانم وقتی هزار و یک مشکل واقعی دارم چرا شکست چهارم تیم محبوبم حالم را بد می‌کند (با خودم می‌گویم از این به بعد دیگر فوتبال نمی‌بینم و باز فردا تاریخ بازی بعدی را چک می‌کنم). بدتر از همه می‌ترسم نکنند اصل زندگی جای دیگری باشد و من سرم گرم این‌ها. ولی به این ترس هم که فکر می‌کنم آخرش به هیچ نتیجه‌ی مشخصی نمی‌رسد و برمی‌گردم سر جای اول. دلم می‌خواهد فکرهایم درباره‌ی این چیزها به فرجام برسد. به یک نتیجه‌ی قطعی. همیشه فکر می‌کنم باید حس مشخصی به ما جرها داشته باشم و نداشتن این حس کلافه‌ام می‌کند. انگار دیگران دارند زندگی‌شان را می‌کنند و من گیر کرده‌ام در پیدا کردن حسم به زندگی و معنایش. نتیجه می‌شود یک جور احساس تنهایی و گم شدن در جهان. دوست داشتم می‌توانستم وقته‌ای از زندگی‌ام ببندازم و بروم از چند صد متر دورتر یا از چند سال جلوتر به خودم نگاه کنم تا ببینم زندگی این لحظه‌ام چه وضعی دارد، واقعاً کجایش ایستاده‌ام و معنای همه‌ی این‌ها چیست. دلم می‌خواست آن موضوع اصلی که پشت این موضوعات معمولی پنهان شده را بفهمم و بعد زنده بودنم معنا دار شود. فکر می‌کنم ته دل مان همه جستار نویس‌هایی هستیم که در زندگی تصادفی و بسیار معمولی مان دنبال رگه‌هایی از یک معنای بزرگ‌تر می‌گردیم؛ چیزی که بتواند زندگی معاصر را از حالت خودکار و عادی‌اش ارتقای درجه بدهد. این جاست که گاپنیک به کمک می‌آید.

در جستارهای گاپنیک می‌شود کمی فاصله گرفت و برگشت و به چیزهای آشنا و نزدیک نگاه کرد. او کمی عقب می‌نشیند (یا جلو می‌رود)، از دور به زندگی نگاه می‌کند و از آن جا می‌تواند زیر همه‌ی این اضطراب‌های معاصر، همه‌ی ترس‌های شهری و نگرانی‌های مربوط به فناوری، جریان عمیق‌تری ببیند که دست بر قضا به «انسان» بودن ما وصل است. لایه‌های رویی را که کنار می‌زند

می‌بینیم خبری از یک سیرک عجیب و غریب نیست. الگوها و خط و ربط‌های آن لایه‌های زیرین پیچیده‌اند ولی درک‌شان غیرممکن نیست. گاپنیک چیزهایی را که عادت و مه‌آلودگی‌های ناشی از نزدیکی نامرئی‌شان کرده دوباره مرئی و روشن می‌کند و جلوی چشم می‌آورد اما نتیجه کمی با آن تصور رؤیایی فرق دارد. با مرئی شدن این لایه‌های تازه می‌بینیم باز خبری از فرجام و نتیجه‌ی قطعی نیست. می‌بینیم این بلا تکلیفی و تلاش برای رفعش در هر لحظه از زندگی بخش جدانشدنی حس زنده بودن است. فکر می‌کنم یکی دیگر از تفاوت‌های جستارنویس و موعظه‌گر همین باشد. جستارنویس زندگی جدیدمان را با نمودها و دردسرهایش می‌گذارد روی صفحه‌ی کاغذ و می‌گوید بیا نگاهی کن، بیا برویم در دلش، بیا لایه‌هایش را بشکافیم، ولی در نهایت بیا قبول کنیم نمی‌توانیم به یک جواب و راه حل قطعی برسیم. هر چند که جست و جو هم زیبایی‌های خودش را دارد.